

Religious Studies

Vol. 11, No. 21, March 2023, 63-85

(DOI) 10.22034/JRR.2023.272341.1837

## The Rule of Obligation, the Way to Interact with People of the Book in Unilateral and Bilateral Contracts<sup>1</sup>

Gholam Abbas Hashemi<sup>2</sup>

Mehrab Sadeghnia<sup>3</sup>, Mohammad Taghi Ansaripur<sup>4</sup>

(Received on: 2021-02-07; Accepted on: 2022-12-04)

### Abstract

Interaction with the People of the Book is necessary despite the many differences in beliefs and rulings, and it is not specific to living in an Islamic society. Although the origin of these distinctions is a difference in creed, it can only be resolved through jurisprudential rules and foundations. By using general principles and rules, Shiite jurisprudence has the capacity to remove many obstacles to these interactions in order to facilitate interfaith dialogue and social interactions. One of the main and problem-solving rules for this issue is the jurisprudential rule of obligation. It means to accept and make someone accept the rulings that the religious people believe in, even if it is against Shiite jurisprudence. The scope of this rule covers various jurisprudential subjects such as sale, lease, endowment, divorce, marriage, inheritance, and blood money. The rule is not limited to the differences between Shiites and other Islamic sects but also applies to the followers of other religions, especially the People of the Book. There is no doubt that by solving the obstacles of personal and social life in various fields, the ground for inter-religious dialogue and presenting the rich logic of the Quran and Islam is also provided. Therefore, it is necessary to examine the rule of obligation, its meaning, evidence, and examples as a law that opens the way for inter-religious social relations from various aspects. Hence, the present article deals with this topic.

**Keywords:** People of the Book, Rule of Obligation, Unilateral Contracts, Bilateral Contracts.

---

1. This article is taken from: Gholam Abbas Hashemi, "Shiite Jurisprudence and the Issue of Interaction with People of the Book", 2020, PhD Thesis, Supervisor: Mehrab Sadeghnia & Mohammad Taghi Ansaripur, Religions (Christian Theology), University of Qom, Qom, Iran.

2. PhD Student in Religions (Christian Theology), University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author), hashmihamedani@gmail.com.

3. Assistant Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, sadeghniam@yahoo.com.

4. Assistant Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, md.ansaripur@gmail.com.

## قاعده الزام، راهکار تعامل با اهل کتاب در عقود و ایقاعات<sup>۱</sup>

غلام‌عباس هاشمی<sup>۲</sup>، مهراب صادق‌نیا<sup>۳</sup>، محمدتقی انصاری پور<sup>۴</sup>

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۳]

### چکیده

ضرورت تعامل با شهروندان اهل کتاب با وجود اختلافات فراوان در اعتقاد و احکام شرعی، ضروری است و اختصاصی به زندگی در جامعه اسلامی ندارد. اگرچه خاستگاه این اختلافات اختلاف در عقیده است ولی فقط از طریق قواعد و مبانی فقهی حل‌شدنی است. فقه شیعه ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند در قالب اصول و قواعد کلی، بسیاری از موانع این تعاملات را از میان بردارد تا علاوه بر آسان‌سازی تعاملات اجتماعی، زمینه‌گفت‌وگویی بین‌الادیانی را نیز فراهم کند. یکی از قواعد اصلی و راه‌گشا در حل این مسئله، قاعده فقهیه الزام است. مدلول قاعده الزام، پذیرش و نیز پذیراندن احکامی است که صاحبان ادیان به آن معتقدند، اگرچه برخلاف فقه شیعه باشد. قلمرو جریان قاعده الزام، ابواب گوناگون فقهی همانند بیع، اجاره، وقف، طلاق، نکاح، ارث و دیات است. قاعده به اختلافات مذهب شیعه با سایر مذاهب اسلامی اختصاص ندارد، بلکه نفوذ احکام هر صاحب دینی را که متیقن آن اهل کتاب اند شامل می‌شود. تردیدی نیست که با حل موانع زندگی شخصی و اجتماعی در عرصه‌های گوناگون، زمینه برای گفت‌وگویی بین‌الادیانی و مطرح‌کردن منطق بلند قرآن و اسلام نیز فراهم می‌شود. با این بیان، بررسی قاعده الزام به عنوان قانونی راه‌گشا در روابط اجتماعی بین‌الادیانی از جوانب گوناگون، از جمله مدلول قاعده، مدارک قاعده و مصادیق تطبیقی قاعده در پژوهشی مستقل ضروری است. مقاله پیش رو عهده‌دار این موضوع است.

**کلیدواژه‌ها:** اهل کتاب، قاعده الزام، عقود، ایقاعات.

۱. برگرفته از: غلام‌عباس هاشمی، فقه شیعی و مسئله تعامل با اهل کتاب، استادان راهنما: مهراب صادق‌نیا و محمدتقی انصاری پور، رساله دکتری ادیان (الاهیات مسیحی)، دانشگاه قم، قم، ایران، ۱۳۹۹.
۲. دانشجوی دکتری ادیان (الاهیات مسیحی)، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول) hashmihamedani@gmail.com
۳. استادیار ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران sadeghniam@yahoo.com
۴. استادیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران md.ansaripour@gmail.com

## مقدمه

یکی از ضرورت‌های امروز در جهت زدودن شبهات فکری غیرمسلمانان درباره اسلام و شناساندن آموزه‌های اسلام به منظور فراهم شدن فرصت مقایسه میان دین اسلام با دیگر ادیان برای غیرمسلمانان، فراهم آوردن زمینه‌های گفت‌وگوهای بین‌الادیانی است. از موانع گفت‌وگو میان ادیان در رسیدن به حقیقت، مسائل مربوط به روابط شهروندی و اجتماعی است که نفوذ عقود و ایقاعات اهل کتاب از جمله آنهاست. این مسائل در خور توجه اگرچه خاستگاهش دین است ولی فقط به مدد ظرفیت‌های فقه حل‌شدنی است، زیرا این موضوع که دامنه آثارش به مباحث الاهیاتی هم کشیده می‌شود موضوعی فقهی است. از همین رو، حل آن نیز به مدد فقه است و با گفت‌وگو و ترسیم راهکارهای صحیح با مبانی درست و محکم، برخی از موانع تعاملات اجتماعی و حقوقی بین مسلمانان و اهل کتاب برطرف و تا حدودی زمینه گفت‌وگو در امور ادیانی فراهم می‌شود.

فقه شیعه با قواعد و دستورهای ویژه‌ای نحوه تعاملات بین‌الادیانی در حوزه‌های گوناگون را به طور دقیق و با مبانی علمی ترسیم کرده است. یکی از این قواعد فقهی که قاعده‌نگاران بررسی کرده‌اند و همچنان نیازمند بررسی است «قاعده الزام» است.

بسیار پیش می‌آید که در زندگی اجتماعی، شهروندان مسلمان با ضرورت هم‌زیستی اجتماعی با غیرمسلمانان روبه‌رو می‌شوند، اما در همین زندگی اجتماعی، از نظر احکام و قوانین شرعی ناسازگاری‌هایی وجود دارد که گاه برخی تعاملات را با پرسش مواجه می‌کند. مثلاً شهروند شیعه به هنگام معامله، طلاق، ارث و مانند آن، طرف مقابل را مطابق احکام دینش ملزم به پرداخت مال یا ملزم به ضمان در معامله‌ای می‌داند، ولی بر اساس مکتب فقهی خودش آن شخص را ملزم نمی‌داند. یا در واقعه‌ای بنا بر مذهب اهل سنت، حکم واقعه صحت است، اما بنا بر مذهب شیعه بطلان است. در فقه امامیه این بحث و حکم فقهی‌اش، یعنی حکم مواجهه با صاحبان ادیان، به ویژه اهل کتاب، در ابعاد گسترده زندگی شهروندی ذیل قاعده

الزام مطرح شده و بسیاری از فروع فقہی در عقود و ایقاعات رافقها در این باب بحث و بررسی کرده‌اند. قاعده الزام ناظر به این اختلافات، و در صدد بیان راه حل این اختلافات است. مدلولی که فقها در ابواب گوناگون فقہی از این قاعده به دست آورده‌اند، حکم به صحت عقود و ایقاعات و معاملاتی است که صاحبان مذاهب و ادیان گوناگون منعقد کرده باشند. البته منظورمان از معاملات، معامله به معنای خاص معامله (یعنی داد و ستد) نیست، بلکه شامل معامله به معنای وسیع آن، مانند ارث، دیه و امثال آن، می‌شود. با این مقدمه، پیش از ورود به محتوا، مثال‌هایی از عقود و ایقاعات ذکر می‌کنیم.

### مثال اول از عقود

بنا بر فتوای شافعی، برای کسی که چیزی را با توصیف و بدون رؤیت خریداری کند خیار رؤیت ثابت است، اگرچه مبیع مشتمل بر تمام اوصافی باشد که بایع آن را توصیف کرده است. حال اگر شخصی شیعی از شخصی شافعی مذهب، متاعی را با توصیف فروشنده خریداری کند و سپس، مبیع را ببیند برای طرف شیعی به حکم قاعده الزام خیار رؤیت ثابت است، اگرچه مبیع مشتمل بر وصف مذکور بوده باشد (خویی، ۱۴۱۰: ۴۲۴/۱ و ۴۲۵). همچنین، بنا بر آرای شافعی، برای کسی که در معامله مغبون شده باشد خیار غبن ثابت نیست. حال اگر شخصی شیعی از شخصی شافعی متاعی خریداری کند بعد معلوم شود شخص شافعی در معامله مغبون است شخص شیعی می‌تواند شافعی را ملزم به پذیرش معامله کند و در نتیجه شافعی حق فسخ معامله نداشته باشد (همان: ۴۲۵/۱).

### مثال دوم از ایقاعات

اگر مردی همسرش را در یک مجلس سه بار طلاق دهد یا با یک لفظ او را سه طلاقه کند، مثلاً بگوید: «انت طالق ثلاثاً»، این طلاق از نظر فقیهان شیعه باطل است، حتی از نظر فقه

شیعه این طلاق جایگزین یک طلاق هم نمی‌شود، ولی از نظر اهل سنت، صحیح است و طلاق غیررجعی هم محسوب می‌شود. حال اگر مردی که مذهب سنی دارد همسرش را در یک مجلس سه طلاق داد آیا مرد شیعی با این زن می‌تواند ازدواج کند، در حالی که شیعی قائل به بطلان این طلاق است؟ یا اگر زوجه‌ای که سنی او را در مجلسی سه طلاق کرده است شیعه باشد آیا می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند؟ بنا بر مدلول قاعده الزام، حکم به درستی این طلاق می‌شود و هم مرد شیعه می‌تواند با آن زن ازدواج کند و هم زن اگر شیعه باشد می‌تواند با دیگری ازدواج کند. شهید ثانی در این باره ادعای اجماع کرده است؛ وی پس از مطرح کردن این فرع فقهی و ذکر روایاتی که در واقع، این روایات، مستندات قاعده الزام است، می‌نویسد:

فرقی نمی‌کند در حکم کردن در برابر مخالفین، به واقع شدن و صحت آن چیزی که آنان باور دارند سه طلاق کردن باشد یا غیر سه طلاق کردن باشد مادامی که شرائطش نزد شیعه تام نیست ولی نزد آنها تام است، همانند معلق کردن طلاق بر شرط، یا واقع شدن طلاق بدون شاهد گرفتن یا طلاق در حال حیض، یا طلاق به وسیله قسم یا با کنایه در حالی که نیت طلاق هست و ظاهر اصحاب اجماع بر این حکم است» (شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۹۶/۹).

بحرانی هم، بعد از گزارش اخبار و فتوای فقیهان شیعه بر اینکه این طلاق صحیح است، می‌نویسد: «آنچه اصحاب ذکر کرده‌اند (صحت طلاق مذکور) و روایات نیز بر آن دلالت دارد، هیچ اشکال در این مطلب نیست، علاوه بر این روایات، اجماع هم ادعا شده، همان‌گونه که شهید ثانی در مسالک این اجماع را نقل کرده است» (نجفی، بی تا: ۲۴۳/۲۵). نجفی هم در بحث طلاق مخالف، در ذیل عبارت شرایع که می‌گوید اگر مخالف سه طلاق داد بر او لازم است پای بند باشد و بنا بر اعتقاد ما این طلاق صحیح است، می‌نویسد: «لأن ذلك دینه مضافاً الى الاجماع بقسمیه علیه؛ زیرا که وقوع این طلاق، اعتقاد اوست، علاوه

بر اینکه اجماع محصل و منقول بر این مسئله وجود دارد». سپس روایاتی را که مستندات قاعده الزام است و ما آنها را مستقلاً مطرح خواهیم کرد می‌آورد و می‌نویسد: «بل مقتضی خبرالالزامه یجوز لنا تناول کل ما هو دین عندهم؛ بلکه مقتضای روایت الزام این است که بر ما جایز است بهره‌مندی از هر چیزی که آنان طبق باورشان صحیح می‌دانند» (همان).

### مثال سوم از احکام

بنا بر مذهب اهل سنت، زوجه از جمیع ماترک میت ارث می‌برد، خواه آن اموال پول نقد باشد یا اموال منقول یا غیرمنقول یا زمین؛ اما بنا بر مذهب شیعه زوجه از زمین ارث نمی‌برد، نه از عین زمین و نه از قیمت زمین و فقط از قیمت توابع و ملحقات زمین، مانند درختان، ارث می‌برد (خویی، ۱۴۱۰: ۴۲۵/۱). البته بی‌بهرگی زن از زمین‌های مانده از شوهر، محل اختلاف فقیهان شیعه است، ولی با وجود اختلاف، قدر متیقنی وجود دارد که آن قدر متقین، مشمول قاعده الزام است؛ توضیح مطلب آنکه، بین فقهای امامیه درباره محرومیت زن از زمین‌های مانده از زوج، دو فتوا وجود دارد (به غیر از فتاوی‌ای نادر)؛ یکی اینکه این بی‌بهرگی ویژه زنانی است که فرزندی از شوهری که مرده است نداشته باشند. شیخ طوسی در نهایت (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۶۲)، محقق در شرائع (حلی، ۱۴۰۸: ۱۴۰۴/۴)، شهید اول در دروس (عاملی، ۱۴۱۷: ۳۵۸/۲) و لمعه (همو، بی تا: ۲۳۰) این رأی را پذیرفته‌اند.

در مقابل، برخی به صورت مطلق، زن را از زمین مانده از شوهر محروم می‌دانند، چه فرزندی از آن شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد. شیخ طوسی در خلاف بر این مسئله ادعای اجماع کرده است، زیرا بدون قید و به طور مطلق گفته است: «زن از منزل و زمین، چیزی ارث نمی‌برد. در این حکم، فقهای اهل سنت همگی مخالف‌اند و گفته‌اند برای زن از جمیع اینها میراثی است. دلیل ما در این حکم، اجماع فرقه حقه امامیه و اخبار فرقه است» (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۱۶/۴). حلبی در کافی (حلبی، ۱۴۰۳: ۳۷۴)، ابن‌ادریس در سرائر

(ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲۵۹/۳) از جمله طرفداران این نظریه‌اند. نجفی معتقد است قول دوم را بسیاری از فقیهان همانند کلینی، مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، حلبی، ابن ظهیر، حلی و جماعتی از متأخران پذیرفته‌اند (نجفی، بی تا: ۲۱۱/۳۹).  
به هر حال، اگرچه بین فقهای شیعه دو قول مشهور وجود دارد، اما محرومیت زنی که فرزند ندارد از زمین‌های مانده از شوهرش را همه فقیهان امامیه پذیرفته‌اند. حال اگر زنی شیعه باشد، و شوهر سنی‌اش بمیرد و فرزندى نداشته باشد، اگرچه بنا بر باور فقیهان شیعه، این زن از زمین ارث نمی‌برد، ولی بنا بر فقه اهل سنت، از زمین ارث می‌برد. حال با مدلول قاعده الزام، ارث‌بردن این زن از زمین‌های مانده از این شوهر جایز خواهد بود.

### نسبت قاعده الزام با سایر قواعد فقهیه

قاعده الزام، قواعد دیگر را با نظارتی که به آن ادله دارد تفسیر می‌کند و از این جهت که ناظر و مفسر ادله و قواعد دیگر است بر آن ادله، حاکم خواهد بود. زیرا مثلاً بنا بر فقه شیعه، طلاق بدون دو شاهد عادل باطل است. حال قاعده الزام می‌گوید اگر شخص سنی یا مسیحی بدون شاهد طلاق دادند شیعه می‌تواند با آن زن ازدواج کند. روشن است که چنین لسانی لسان مفسر است. یعنی ضمن نظارتی که دارد چیزی را به ادله اولیه می‌افزاید، به این بیان که اگر گفته شده طلاق بدون شاهد باطل است به طلاق شیعه اختصاص دارد، اما اگر سنی چنین طلاق داد صحیح خواهد بود.

### مدارک قاعده الزام

قاعده الزام از قواعد منصوص فقهی است؛ زیرا مضمون این قاعده در روایات گوناگون تأیید و بر آن تأکید شده است و حتی لفظ «الزام» که عنوان قاعده است در این روایات به آن تصریح شده است. در کتاب‌های فقهی و قواعد فقهیه به دو مدرک برای قاعده الزام

استدلال شده است: اجماع فقها و روایات. روشن است که با وجود روایات، این اجماع مدرکی خواهد بود و اجماع مدرکی، چنان‌که در جای خود ثابت شده است، کاشف مستقل از قول معصوم نیست و نمی‌تواند مدرک مستقلی برای حکم به شمار آید. قاعده‌نگاران فقهی نیز به مدرکی بودن این اجماع اشاره کرده‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۷۹/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۵۹/۲). بنابراین، تنها مدرک قاعده، روایات اهل بیت (ع) است. پیش از بررسی روایات باید نکته‌ای را یادآور شویم و آن اینکه روایاتی را که درباره قاعده الزام در ابواب فقهی وارد شده است از نظرهای گوناگون می‌توان تقسیم‌بندی کرد. یکی از این تقسیم‌ها این است که این روایات برخی در نفوذ احکام مخالف فقه شیعه از مسلمانان، یعنی از مذاهب چهارگانه اهل سنت، ظهور دارد، اگرچه ممکن است کسی ادعای عمومیت هم بکند. بخش دیگر درباره نفوذ احکام همه ادیان و مذاهب، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، به ویژه اهل کتاب است. از هر دسته به ذکر چند نمونه بسنده خواهیم کرد.

### روایاتی از دسته نخست

روایت اول روایت علی بن ابی حمزه است که متنش چنین است: «انه سأل ابا الحسن علیه السلام عن المطلقة علی غیر السنة ای تزوجها الرجل؟ قال الزموم من ذلک ما الزموم انفسهم و تزوجهن فلا بأس بذلک» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵، کتاب الطلاق، ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۳۰، ح ۵). علی بن ابی حمزه از امام کاظم (ع) درباره زن مطلقه‌ای که بر اساس سنت اهل بیت (ع) طلاق داده نشده است پرسید که: آیا ازدواج با چنین شخصی جایز است؟ فرمود آنها را ملزم کنید به آنچه خودشان را به آن ملزم می‌کنند و با زنانی که سؤال کردی درباره آن، ازدواج کنید؛ اشکالی در آن نیست. این روایات را غالباً حمل بر مذاهب اهل سنت می‌کنند ولی استفاده عموم، حتی اهل کتاب، از لفظ «المطلقة علی غیر السنة» بعید نیست، زیرا طلاق غیرمسلمان نیز در حقیقت موافق با سنت نیست و عنوان



«المطلقة علی غیر السنة» بر آن صادق است. از سویی در فرض سؤال راوی، مسلمان بودن خصوصیتی ندارد، بلکه آنچه باعث تردید راوی و سؤال وی از امام شده این است که طلاق مذکور موافق دستور اهل بیت (ع) نبوده است.

### روایت دوم

روایتی است که دلالت دارد بر اینکه ارثی که بر اساس احکام فقه اهل سنت تقسیم می شود گرفتنش جایز است، اگرچه از نظر فقه شیعه اساساً تقسیم ارث با فقه اهل سنت باطل است. این روایت، روایت عبدالله بن محرز است که می گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم مردی مرده و یک دختر و یک خواهر پدر و مادری به جای گذاشته است. فرمود تمامی اموال از آن دخترش است و خواهر پدر و مادری او استحقاق چیزی را ندارد. عرض کردم ما به این مال احتیاج داریم و مردی که مرده از گروه اهل سنت است و خواهرش مؤمنه و دوستدار اهل بیت است. فرمود نصف مال را برای خواهر بگیر؛ از اهل سنت بر اساس فقه و سنتشان بگیرد، همان گونه که آنها از شما بر آن اساس می گیرند» (طوسی، ۱۳۷۸: ۳۲۱/۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۸۴/۱۷، ح ۱). این روایت هم اگرچه موضوعش سؤال از نفوذ احکام اهل سنت است ولی این موضوع خصوصیت نداشته و می توان روایت را مدرک نفوذ احکام غیرمسلمانان هم دانست و آن را هماهنگ با دسته دوم که عمومیت دارند لحاظ کرد. با این بیان که پاسخ امام (ع) به اینکه از آنها بر اساس مذهب خودشان بگیرد قاعده ای کلی است که شامل همه مذاهب و ادیان می شود.

### توضیح درباره روایت

بنا بر فقه امامیه، اگر کسی بمیرد و از او دختری بماند و از سویی خواهر یا برادری هم داشته باشد تمام ارث را به دختر می دهند؛ نصف آن را از باب فرض و نصف دیگر را

از باب رد، ولی بر اساس فقه اهل سنت، نصف آن ارث را به دختر و نصف دیگر را به خواهر یا برادرش می‌دهند، یا حتی اگر خواهر و برادر نداشته باشد، به دیگر خویشانش می‌دهند. حال راوی که از امام پرسید، امام بنا بر فقه اهل بیت فرمود: «تمام ارث از آن دختر است». بعد راوی که پرسید کسی که مرده از اهل سنت است و دخترش هم سنی است و خواهری شیعه دارد فرمود: «نصف را به دختر و نصف دیگر را به خواهر بده». همان‌گونه که روشن است امام صادق (ع) تقسیم ارث را بر اساس فقه اهل سنت بر شیعیان صحیح و نافذ دانسته‌اند.

### نکته

ممکن است گفته شود موضوع روایت، امور مالی است و نمی‌شود روایتی که حکمی را درباره امور مالی بیان می‌کند دلیلی بر امور غیرمالی، مانند طلاق، نکاح و غیر آن، قرار داد. اگرچه نسبت به امور مالی عام است و شامل تمام امور مالی مانند دیات، ارث، معاملات و ... می‌شود. ولی باید گفت با توجه به تعلیل امام (ع) که فرمود از اهل سنت بر اساس فقه و سنتشان بگیرد، همان‌طور که آنها می‌گیرند: «خدا و منمهم کما یاخذون منکم فی سنتهم و قضایاهم» استفاده می‌شود که مطلب فراتر از امور مالی بوده و می‌شود حکم مذکور را به امور غیرمالی، مانند نکاح، حج و ... تعمیم داد؛ زیرا در همه این امور، مفهوم اخذ صدق می‌کند؛ مثلاً اگر کسی وصیت کرده است که از اموال او همسایه‌اش را به حج بفرستند و فرضاً همسایه‌اش شیعه است یا وصیت کرده است برای او نایب بگیرند، اگرچه وصیتش بنا بر مذهب اهل بیت (ع) نافذ نیست، اما با مبنای خودشان نافذ و صحیح است، می‌توان حج را گرفت و به حج رفت، در حالی که حج از امور مالی نیست، اگرچه برخی مقدماتش مالی است؛ در نکاح مرد شیعی با زن مطلقه‌ای که بر اساس فقه اهل سنت طلاق داده شده نیز مفهوم اخذ از آنها صادق است.

## روایت سوم

عبدالله بن طاووس می‌گوید:

به امام رضا (ع) عرض کردم: «برادرزاده‌ای دارم که دخترم همسر اوست و وی شراب می‌خورد و بسیار نام طلاق بر زبان می‌آورد». فرمود: «اگر از شیعیان است اشکالی ندارد (حکم طلاق ندارد) و اگر از سنی‌ها است دخترت را از او جدا کن. زیرا او قصد طلاق کرده است». عرض کردم: «آیا روایت نشده از امام صادق (ع) که فرموده‌اند بر حذر باشید از زنانی که سه طلاقه شده‌اند در یک مجلس، زیرا آنها صاحبان شوهرند؟». فرمود: «این مطلب مربوط به شیعیان است نه سنی‌ها، چراکه هر کس به هر دینی معتقد شد بر او التزام به احکام آن دین لازم است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۲۲/۱۵، ح ۱۱).

عمومیت این حدیث نیز از جهت شمول آن به اهل کتاب با توجه به ذیل حدیث و ذکر تعبیر «التزام به دین» و بیان این مطلب به عنوان علت حکم، روشن است. ولی صدر حدیث و موضوع حدیث در خصوص گروه مسلمانان است، ولی چنان‌که پیش‌تر گذشت، خصوصیت موضوع، موجب خاص شدن حکم به آن موضوع نمی‌شود، بلکه اگر قرائنی در حدیث مانند ذکر علت حکم وجود داشته باشد حکم را به غیر موضوع حدیث سرایت خواهد داد، به همان علتی که در حدیث برای موضوع ذکر شده است. به هر حال، این دسته از روایات (که تعدادشان بیش از این است که ذکر شد) دلالت دارند بر اینکه در تمامی احکام فقهی اهل سنت، قاعده الزام جاری می‌شود، ولی چون مرجع ضمیر (هم) در عبارات (الزموهم، انفسهم، خذو منهم، فی سنتهم و قضایاهم) و نیز مشارالیه «هؤلاء» در روایت اخیر، اهل سنت‌اند، شامل مذاهب غیرمسلمانان، مانند مسیحیت و یهودیت، نمی‌شود. مکارم شیرازی، ذیل این دسته از روایات که ذکر شد، می‌نویسد: «اگر کسی انس با روایات داشته باشد به آسانی می‌فهمد که این‌گونه ضمائرها به اهل سنت برمی‌گردد» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۶۵/۲).

بنابراین، این دسته از روایات که روایت اول و دوم و صدر روایت سوم (نه ذیل آن) نمونه‌ای از آن است شامل مذاهب اهل سنت می‌شود و سایر فرقی و مذاهب غیراسلامی را با صراحت شامل نمی‌شود ولی استفاده عموم نیز بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا از کلمه «دین» در روایات مذکور و علتی که برای حکم ذکر شده می‌توان شمول قاعده الزام را به پیروان سایر ادیان، به ویژه ادیان آسمانی که از آنها به «اهل کتاب» تعبیر می‌شود، استفاده کرد. استفاده شمول و عمومیت داشتن حکم از علت ذکر شده برای یک حکم اختصاص به مصداق خاصی ندارد، بلکه همه فقیهان در استنباط احکام شرعیه تعدی به موضوعات دیگر به سبب علت حکم را جایز می‌دانند، حتی این شیوه در امور زندگی عادی عقلایی هم جریان دارد. مانند اینکه پزشک به بیمارش می‌گوید انار نخور، چون ترش است. در این دستور اگرچه آنچه نهی می‌شود انار است ولی علتی که برای این دستور ذکر شده این حکم را به دیگر چیزهای ترش نیز سرایت می‌دهد. روایات گذشته هم چنین است، زیرا اگرچه پرسش و پاسخ درباره طلاق یا ارث شیعه و فرد سنی است و دستور امام در حل همین سؤال است، ولی علتی که ذکر می‌شود مبنی بر اینکه با هر صاحب دینی باید بر اساس دینش رفتار شود، شامل غیرمسلمانان هم خواهد شد.

### اسناد روایت دوم و سوم

روایت سوم مانند روایت علی بن ابی حمزه ضعیف است، ولی روایت دوم که روایت عبدالله بن محرز است سندش صحیح است؛ زیرا این روایت را کلینی از علی بن ابراهیم از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از عبدالله بن محرز نقل کرده است که همگی تا عبدالله بن محرز ثقة امامی اند. فقط عبدالله بن محرز ممکن است نیاز به بررسی داشته باشد. کلامی که شوشتری درباره وی نقل کرده، در وثاقت وی کافی است؛ ایشان از زراره نقل می‌کند که درباره اش گفت: «ان ما جاء به ابن محرز لنوراً» (شوشتری، ۱۴۳۲: ۵۶۹/۶، عدد ۴۴۸). یعنی

آنچه ابن محرز آورده نور است. به هر حال، چه روایت دوم را صحیح‌ه بدانیم یا به دلیل وجود ابن محرز در سند روایت ضعیف بشمریم، به دلیل وجود روایاتی که در مجموع پُرشمار است و نیز فقیهان پذیرفته و به آن عمل می‌کنند، ضرری در استدلال به آنها نخواهد خورد؛ زیرا دلیل اصلی فقیهان شیعه در قاعده الزام در مسائل سه طلاقه و ارث و مانند آن، که فروعاتی از آنها ذکر شد همین روایات است و در کتب خود به اینها استدلال کرده‌اند.

آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از دسته نخست از روایات بود که از مستندات قاعده الزام است و تفصیل آن در کتاب‌های قواعد فقهیه و مباحث دیگر فقه آمده است (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۸۰/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۶۰/۲).

### دسته دوم

دسته دوم روایاتی است که دلالت بر این دارد که رفتار با هر صاحب دین و مذهبی بر اساس آنچه آنان حلال می‌پندارند جایز است. این دسته از روایات، دایره گسترده‌تری را نسبت به اخبار دسته نخست شامل می‌شوند. زیرا اخباری که ذکر شد فقط شامل مسلمانان مخالف فقه شیعه می‌شود و از این جهت قلمرو شمول آن دسته فقط دایره مسلمانان است، مگر اینکه به حکم علتی که در ذیل روایات پیشین آمده بود یا ذکر واژه «دین» توجه و تمسک شود، ولی این دسته از روایات، گستره‌اش بیشتر است و عمومیتش شامل همه فرق و مذاهب و صاحبان ادیان می‌شود، اگرچه مسلمان هم نباشند. ضمن اینکه صراحتش هم در عمومیت بیشتر است. چنان‌که ذکر شد، این دسته از اخبار نیز از مستندات قاعده الزام به شمار می‌رود و پُرشمار است. به دلیل رعایت اختصار فقط به سه نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم.

روایت نخست: روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) است: «قال سألته عن الاحكام قال تجوز علی کل ذوی دین ما یستحلون» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷، کتاب المیراث ابواب

میراث الاخوة، باب ۴، ح ۴)؛ «محمد بن مسلم می‌گوید از امام باقر (ع) از احکام پرسیدم فرمودند: رفتار با هر صاحب دینی بر اساس آنچه آنها حلال می‌دانند جایز است». در این روایت، برای عمومیت و گستره مدلول روایت حتی راجع به صاحبان دین از غیرمسلمانان از عبارت «اهل کل ذوی دین» استفاده می‌شود.

**روایت دوم:** روایت عبدالله بن طاووس که درباره سه طلاقه واقع شدن یک زن از طرف مرد سنی با مبنای فقهی اهل سنت است. شاهد بر مدعا، که فقها استفاده کرده‌اند، ذیل این روایت است که امام رضا (ع) ضمن اینکه سه طلاق در یک مجلس اهل سنت را بر شیعه نافذ دانسته و حکم به صحت آن کرده‌اند، در تعلیل این حکم فرموده‌اند: «من دان بدین قوم لزومه احکامهم» (همان: ۱۵، کتاب الطلاق ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۳۰، ح ۱۱)؛ «هر کس به دین قومی متدین شود رعایت احکام آن قوم بر او لازم است». این حدیث علاوه بر عمومیتش در تمام ابواب فقهی، تمام ادیان و مذاهب، ولو مذاهب غیراسلامی، خصوصاً اهل کتاب را نیز شامل می‌شود.

روایت سوم: روایت مرسله‌ای که می‌فرماید: «من کان یدین بدین قوم لزومه احکامهم» (همان: ۱۵، کتاب الطلاق ابواب مقدماته و شرائطه، باب ۳۰، ح ۱۰). البته بعید نیست که این روایت همان روایت پیشین است که به گونه مرسله نقل شده است، همان‌گونه که ممکن است روایت مستقلی باشد. به هر حال، تعداد روایاتی که در قواعد فقهی از این دسته نقل و به آن استدلال شده بیش از این است ولی به ذکر همین اندازه بسنده می‌کنیم. همان‌گونه که روشن است، روایات این طائفه علاوه بر مذاهب اسلامی مخالف فقه شیعه، تمام ادیان و مذاهب و حتی روش‌ها و قوانینی را که عقلاً به آن پای بندند و به آن «دین» یا «مذهب» اطلاق می‌شود، در بر می‌گیرد. حتی اگر از این هم صرف نظر کنیم و از تمامی ادیان جهان چشم‌پوشیم، دست‌کم حدیث به دلیل ظاهر کلمه دین، ادیان آسمانی را، که مشخصاً اهل کتاب منظور است، شامل می‌شود.

## نگاهی به اسناد این دسته

مشهور فقهای شیعه به این روایات عمل کرده‌اند و با دقت در مضمون و محتوای روایات ذکرشده در ضمن دو دسته، در جمع‌بندی‌ای کلی، این مطلب به روشنی به دست می‌آید که احکامی که صاحبان هر دینی، چه مسلمان و چه غیرمسلمان (خصوصاً اهل کتاب که به احکامشان دین صدق می‌کند) به آن ملتزم‌اند، افراد خارج از آن دین (یعنی شیعه امامی) هم در مواجهه با آن احکام، به رعایت آن ملتزم خواهند بود.

## بخش سوم: مصادیق قاعده الزام

یادآور می‌شویم که قاعده الزام در بسیاری از ابواب فقه (اگر نگوییم تمامی ابواب فقه) بر اعتبار و صحت احکام مذاهب و ادیان مخالف فقه شیعه حکم می‌کند. برخی از مصادیق این قاعده چنین است:

### باب طلاق

سه طلاقه کردن زن در یک مجلس بر اساس فقه شیعه باطل است و زن با این‌گونه طلاق مطلقه نمی‌شود. حال اگر مرد سنی زنش را در مجلسی سه طلاقه کرد ازدواج مرد شیعی با آن زن، جایز خواهد بود؛ زیرا خود سنی‌ها این طلاق را جایز می‌دانند و حکم صحت به آن بار می‌کنند و مدلول قاعده الزام این است که هر آنچه آنها صحیح می‌دانند عملاً برای ما نافذ است، اگرچه از نظر فقهی آن را باطل می‌دانیم. در باب طلاق فروعاً فقهی بسیاری وجود دارد که از طریق استناد به قاعده الزام می‌شود حکم به صحت کرد، از جمله:

۱. طلاق در غیاب دو شاهد عادل

۲. طلاق در حالی که زن در ایام حیض به سر می‌برد.

۳. طلاق در طهری که مرد با زنش مجامعت کرده است.

۴. طلاق زن در حالی که شوهری که او را طلاق داده در حال مستی بوده است.

۵. طلاق مردی که در حال اکراه و اجبار زنش را طلاق داده است.

۶. طلاق معلق به یک شرط

۷. طلاق به وسیله قسم

۸. طلاق مردی که زنش را با کتابت و اشاره طلاق داده، در حالی که قادر به خواندن صیغه بوده است.

طلاق در تمام این حالات، طبق فقه شیعه، باطل است، ولی در برخی از اینها فقهای اهل سنت بالاجماع و در برخی دیگر مشهور فقهایشان آن را صحیح می‌دانند و در نتیجه از مصادیق قاعده الزام خواهد بود. بنابراین، فرد شیعی در تمامی اینها که طلاق واقع شده، عملاً حکم صحت به آنها خواهد کرد و ازدواج با این زن‌ها برای فرد شیعی، اشکالی نخواهد داشت.

حال با توجه به مطلب فوق و عام بودن ادله ناظر به نفوذ احکام همه ادیان، اگر زنی از اهل کتاب از شوهرش طلاق بگیرد یا شوهرش فوت کند مقلدان فقیهانی که ازدواج با اهل کتاب را جایز می‌دانند می‌توانند با این زن‌ها، حتی در ایام عده، ازدواج کنند. فقهای شیعه بر جایز نبودن ازدواج زن مسلمان با اهل کتاب، چه دائم و چه موقت، اتفاق نظر دارند، اما درباره ازدواج مرد مسلمان با زنان اهل کتاب سه نظریه وجود دارد؛ ۱. ازدواج با اهل کتاب، چه دائم و چه موقت، جایز نیست؛ ۲. ازدواج موقت جایز است ولی ازدواج دائم جایز نیست؛ ۳. هم ازدواج دائم و هم موقت با زنان اهل کتاب جایز است (مغنیه، ۱۴۰۲: ۳۱۴ و ۳۱۵). حال، بنا بر نظریه دوم، کسانی که قصد ازدواج موقت با مطلقه اهل کتاب دارند و بنا بر نظریه سوم کسانی که مطلقاً قصد ازدواج با مطلقه‌های اهل کتاب دارند، طلاق اهل کتاب با هر شرایطی که خودشان صحیح می‌دانند برایشان نافذ است و می‌توانند ازدواج کنند.



## باب نکاح

فقیهان مذاهب مختلف، غیر از فقیهان شیعه، شاهد را در طلاق لازم نمی‌دانند، برخلاف مکتب فقهی شیعه که از شروط صحت طلاق وجود دو شاهد عادل بر طلاق است، اما سنی‌ها برخلاف شیعه در صحت نکاح دو شاهد را ضروری می‌دانند و اگر نکاحی واقع شود که دو شاهد وجود نداشته باشد طبق فقه سنی این نکاح باطل است، ولی شیعه این شرط را لازم نمی‌داند. از طرفی کیفیت عقد نکاح در دو مذهب فقهی متفاوت است. حال اگر مردی سنی بدون حضور دو شاهد، عقد نکاح بخواند ولو درباره آن زن از نگاه شیعی عقد نکاح خوانده شده است مرد شیعه می‌تواند با آن زن بدون نیاز به طلاق، ازدواج کند؛ زیرا ازدواج بدون دو شاهد نزد اهل سنت باطل است و این حکم به سبب قاعده الزام عملاً در حق شیعه نافذ است. بنابراین، بدون اینکه آن مرد سنی آن زن را طلاق دهد شیعه می‌تواند با او ازدواج کند؛ و به همین منوال است نکاح با اهل کتاب نسبت به هر شرطی که آنها فقدانش را مبطل نکاح می‌دانند. فروعاً دیگری هم در نکاح هست که از ذکر آن به سبب رعایت اختصار خودداری می‌کنیم.

## باب ارث

یکی از مسائل مهم اختلافی میان شیعه و سنی، مسئله ارث تعصیب است. «تعصیب» در اصطلاح فقه به معنای اختصاص دادن باقی ترکه میت پس از اخراج فروض، به خویشاوندان مرد است که بدون واسطه یا با واسطه، خویشاوندان میت‌اند، مانند پسر پسر، برادر ابوینی یا ابی، عمو و پسرعمو. حال در فقه اهل سنت اگر پس از اخراج فرض‌های صاحبان فرض از ترکه چیزی باقی ماند اضافه را به عصبه می‌دهند. اما تعصیب در فقه امامیه پذیرفته نیست و مانده فرض باید به صاحبان فرض، به نسبت فرضشان از باب رد، داده شود. شهید اول و شهید ثانی درباره ارث تعصیب نزد شیعه می‌نویسند: «ولا میراث

عندنا (للعصبه) على تقدير زيادة الفريضة عن السهام الامع عدم القريب الاقرب منهم للعموم (اولى الارحام) والاجماع و تواتر اخبارهم بذلك» (شهید ثانی، ۱۳۹۸: ۷۹/۸)؛ «نزد امامیه برای عصبه ارثی نیست، در صورتی که از فرض از سهام چیزی زیاد بیاید، مگر آنکه خویشانی نزدیک‌تر از آنها برای میت وجود نداشته باشد و دلیل آن عموم آیه اولو الارحام و اجماع و تواتر روایات بر این مطلب است».

با توجه به این مطلب، حال اگر وارث شخص سنی، دختر باشد نصف ماترک آن میت را از باب فرض به او می‌دهند و نصف دیگر را به عصبه می‌دهند، یعنی برادر، پسر برادر یا عمو (هر کدام که به میت نزدیک‌تر باشد). حال اگر برادرش شیعه امامی باشد اگرچه از نظر فقه شیعه ماترک میت تماماً مال دختر اوست اما گرفتن نصف مال از باب عصبه برای برادر شیعه، طبق قاعده الزام، جایز است و اگر گرفت شرعاً مالک آن خواهد بود. همچنین است نفوذ احکام سایر ادیان، به ویژه اهل کتاب، در موضوع ارث که با احکام فقه شیعه اختلاف دارند. فروعاً دیگری هم در باب ارث وجود دارد که از تبیین آنها صرف نظر می‌کنیم.

### باب بیع و سایر معاوضات

در باب بیع، قاعده الزام مصادیق فراوانی دارد، از جمله آن در باب ضمانات است، مثلاً اگر در مسئله‌ای مالی، چه در بیع و چه غیر بیع مانند هبه، رهن، عاریه، اجاره، صلح و ... که یک طرف آن غیر شیعه و اهل کتاب و طرف دیگر شیعه باشد و بر اساس فقه شیعه در آن خصوص ضمان نباشد اما بنا بر قوانین غیر شیعی ضمان باشد، می‌توان طبق احکام و قوانین شان عمل کرد و آن مال مضمون را گرفت و مالک شد و دیگران هم به منزله مالک می‌توانند آن مال را معامله کنند. دلیل این مطلب قاعده الزام است.

## باب وصیت

اگر کسی برای شیعه‌ای وصیتی کرده باشد که بنا بر مذهب ما باطل، ولی طبق مذهب وصیت‌کننده غیرشیعه یا غیرمسلمان صحیح می‌باشد می‌توان اخذ به وصیت کرد و مالک شد.

## باب وقف

اگر کسی از غیرشیعیان یا اهل کتاب وقفی کرده که افراد شیعه هم داخل وقف او هستند، ولی بر اساس فقه امامیه آن وقف باطل است می‌توان اخذ به وقف، و استفاده کرد. اینها مصادیقی از کاربرد قاعده الزام در ابواب مختلف فقه بود. قاعده الزام در ابوابی چون نکاح، طلاق، بیع، اجاره، صلح، ارث، شفعه، احیاء الموات، حیازت، طهارت، مضاربه، مساقات، حدود، و دیات نیز جاری است، اگرچه فقها قاعده الزام را در تمامی این ابواب متعرض نشده و به آن استناد نکرده‌اند و بیشتر، آن را بر ابواب طلاق و ارث و نکاح تطبیق کرده‌اند. همچنین، اگرچه فقها در این ابواب بیشتر اختلافات شیعه و مذاهب اسلامی را بحث کرده‌اند ولی بحث نکردن فقها از قاعده الزام در سایر ابواب، و نیز توسعه ندادن قاعده الزام به غیرمسلمانان، به ویژه اهل کتاب، دلیل بر نپذیرفتن آنها به صورت عام نیست.

## نکته پایانی

پرسش این بود که: آیا قاعده الزام فقط در جایی جاری است که این قاعده به نفع پیروان اهل بیت (ع) باشد یا اینکه نفع پیروان اهل بیت (ع) موضوعیت ندارد، بلکه مدلول قاعده الزام، نفوذ احکام غیرشیعیان، اعم از مسلمانان و غیرمسلمانان، است؟ طبق آنچه گذشت،

محل جریان قاعده در تمام اموری است که از حکم شرعی برخوردار بوده و این حکم شرعی که بر اساس فقه شیعه است، مخالف حکمی است که در ادیان و مذاهب دیگر است، چراکه اگر هر دو مذهب یا دین از جهت حکم موافق باشند موضوعی برای قاعده الزام که حکمی ثانوی است باقی نمی‌ماند، بلکه طبق همان حکم اولی که موافق با قواعد صاحبان ادیان دیگر است عمل می‌شود.

بنابراین، مدلول قاعده الزام، نفوذ احکام سایر ادیان است و ضرر و نفع صاحبان ادیان دیگر و نیز نفع صاحب عقیده شیعی موضوعیت ندارد، بلکه هر دو طرف می‌توانند از قاعده الزام منتفع شوند. چنان‌که در بحث طلاق و نکاح و وصیت یا وقف، چنین است، زیرا مثلاً در خصوص زنی که سه طلاقه شده یا با طلاق مسیحی مطلقه شده، هم مرد شیعه می‌تواند با او ازدواج کند و هم خود آن زن در ازدواج مشکلی نخواهد داشت. البته در جایی که از عمل به قاعده الزام، صاحب عقیده شیعه متضرر شود قاعده الزام او را ملزم به عمل نمی‌کند و شخص شیعه به همان احکام اولی خود عمل می‌کند که اینها عمدتاً در باب ارث و ضمانات اتفاق می‌افتد، ولی در سایر ابواب غالباً انتفاع از قاعده الزام طرفینی خواهد بود. حتی در جایی که قاعده الزام مانند ابواب ارث و غیره به طور یک طرفه و به نفع شیعه نافذ است نیز، این قاعده راه‌گشای بسیاری از روابط شهروندی است. در نتیجه به وسیله قاعده الزام برخی از مشکلات مهم تعاملات اجتماعی و روابط شهروندی حل خواهد شد.

### نتیجه

با توجه به ضرورت تعامل با شهروندان اهل کتاب و از طرفی وجود اختلافات فراوان در احکام شرعی استنباط شده از فقه شیعه با احکام اهل کتاب در امور مختلف، ضرورت توجه به موانع این تعاملات روشن می‌شود. این اختلافات منشأ فقهی دارد و فقط از طریق قواعد و مبانی فقهی حل‌شدنی است. فقه شیعه ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند بسیاری از

موانع این تعاملات را از میان بردارد. این ظرفیت‌ها در قالب قواعد و اصول مهمی به وجود آمده‌اند که با توجه و عمل به این قواعد در موضوعات مختلف، تعامل در سایر زمینه‌ها، از جمله گفت‌وگوهای بین‌الادیانی، با منطق قوی اسلام فراهم می‌شود. یکی از قواعد اصلی و راه‌گشا در حل این مسئله، قاعده فقهیه الزام است. مدلول قاعده الزام، پذیرش و نیز پذیراندن احکامی است که صاحبان ادیان به آن معتقدند، ولو اینکه برخلاف فقه شیعه باشد. قلمرو جریان قاعده، ابواب گوناگون فقهی همانند بیع، اجاره، وقف، طلاق، نکاح، ارث و دیات است. این قاعده راه‌گشا، به اختلافات مذهب شیعه با سایر مذاهب اسلامی اختصاص ندارد، بلکه چنان‌که گذشت، روایات مربوط به قاعده، احکام همه صاحبان ادیان را که مصداق بارز آن اهل کتاب است، نافذ می‌شمرند.

بی‌تردید با حل موانع زندگی شخصی و اجتماعی در عرصه‌های گوناگون، به‌ویژه تعاملات در زندگی شهروندی و حقوق مربوط به آن، زمینه برای گفت‌وگوی بین‌الادیانی و تبیین منطق بلند قرآن و اسلام فراهم می‌شود.



## منابع

- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور (۱۴۱۰). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: انتشارات اسلامی.
- بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹). القواعد الفقهیه، قم: الهادی.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: آل‌البتیت (ع).
- حلبی، ابو‌الصلاح (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه، بی‌جا: کتاب‌خانه امیرالمؤمنین.
- حلی، نجم‌الدین (۱۴۰۸). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰). منهاج الصالحین، قم: مدینه‌العلم.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۳۴). معجم رجال‌الحديث، قم: انتشارات اسلامی.
- شوشتری، محمدتقی (۱۴۳۲). قاموس الرجال، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی.

- طوسی، محمد بن الحسن (١٤٠٠). النهاية فی مجرد الفقه والفتاوی، بیروت: دار الکتب العربی.
- طوسی، محمد بن حسن (١٣٧٨). تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیة، الطبعة الاولى.
- طوسی، محمد بن الحسن (١٤٠٧). الخلاف، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (١٤١٧). الدروس الشرعية فی فقه الامامية، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا). اللمعة الدمشقية فی فقه الامامية، بیروت: دار التراث.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین (١٤٠٣). مسالک الافهام، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین (١٣٩٨). الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، منشورات جامعة النجف الدينية.
- مغنیه، محمد جواد (١٤٠٢). الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت: بی نا، الطبعة السابعة.
- مکارم شیرازی، ناصر (١٤١١). القواعد الفقهية، قم: مدرسه امیرالمؤمنین.
- نجفی، محمد حسن (بی تا). جواهر الکلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

## References

- Aameli (Shahid Awwal), Mohammad ibn Makki. 1996. Al-Dorus al-Shariyah fi Feghh al-Emamiyah (Sharia Lessons in Imami Jurisprudence), Qom: Islamic Publication Office. [in Arabic]
- Aameli (Shahid Awwal), Mohammad ibn Makki. n.d. Al-Lomah al- Demashghiyah fi Feghh al-Emamiyyah, Beirut: Heritage House. [in Arabic]
- Aameli (Shahid Thani), Zayn al-Din. 1982. Masalek al-Afham (Paths of Understanding), Qom: Islamic Teachings Institute. [in Arabic]
- Aameli (Shahid Thani), Zayn al-Din. 2019. Al-Rawzah al-Bahiyah fi Sharh al-Lomah al-Demashghiyah, Publications of the Religious University of Najaf. [in Arabic]

- Bojnurdi, Seyyed Hasan. 1998. Al-Ghawaed al-Feghhiyyah ((Jurisprudential Rules), Qom: Guidance. [in Arabic]
- Halabi, Abu Salah. 1982. Al-Kafi fi al-Feghh (Self-sufficiency of the Jurisprudence), n.p: Amir al-Momenin (AS) Library. [in Arabic]
- Helli, Najm al-Din. 1987. Sharae al-Eslam fi Masael al-Halal wa al-Haram (Canons of Islam on the Matters of Halal and Haram), Qom: Ismailiyan Institute. [in Arabic]
- Horr Aameli, Mohammad ibn Hasan. 1988. Wasael al-Shiah ela Tahsil Masael al-Shariah (The Means of the Shiites to Achieve the Issues of Sharia), Qom: Al al-Bayt (AS) Institute. [in Arabic]
- Ibn Edris Helli, Mohammad ibn Mansur. 1989. Al-Saraer al-Hawi le Tahrir al-Fatawi (Secrets of Rule Writing), Qom: Islamic Publication Office, Second Edition. [in Arabic]
- Khoiy, Seyyed Abolghasem. 1989. Menhaj al-Salehin (Path of the Righteous), Qom: City of Knowledge. [in Arabic]
- Khoiy, Seyyed Abolghasem. 2012. Mojam Rejal al-Hadith, Qom: Islamic Publications. [in Arabic]
- Makarem Shirazi, Naser. 1990. Al-Ghawaed al-Feghhiyyah (Jurisprudential Rules), Qom: Amir al-Momenin School. [in Arabic]
- Moghniyah, Mohammad Jawad. 1981. Al-Feghh ala al-Mazaheb al-Khamsah (Jurisprudence on the Five Denominations), Beirut: n.pub, Seventh Edition. [in Arabic]
- Najafi, Mohammad Hasan. n.d. Jawaher al-Kalam (Jewelry Words), Beirut: Arab Heritage Revival House. [in Arabic]
- Shushtari, Mohammad Taghi. 2010. Ghamus al-Rejal, Qom: Islamic Publications Institute. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn al-Hasan. 1979. Al-Nehayah fi Mojarrad al-Feghh wa al-Fatawa (The End in the Jurisprudence and Fatwas), Beirut: Arabic Book House. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn al-Hasan. 1986. Al-Khelaf (Discrepancy), Qom: Islamic Publication Office Affiliated with Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn al-Hasan. 1999. Tahzib al-Ahkam (Refinement of Rulings), Tehran: Islamic Books House, First Edition. [in Arabic]